



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# خاطرات آموزنده

سید مهدی طباطبائی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# خاطرات آموزنده

نویسنده:

سید مهدی طباطبایی

ناشر چاپی:

نورین سپاهان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	خاطرات آموزنده
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۹	فهرست مطالب
۱۲	مقدمه
۱۴	شرح حال مؤلف
۱۶	(۱) عطر امام
۱۸	(۲) دقت در مسائل شرعی
۲۰	(۳) توجه به اصول مدیریت
۲۳	(۴) جنگ و نماز
۲۶	(۵) صرفه جویی در صرف بیت المال
۲۸	(۶) کلمه ی مبارک «امام خمینی» از کی و کجا به ایشان اتلاق شد
۳۲	(۷) علم ایقوف
۳۵	(۸) نظم سادگی و حقوق خانواده
۳۷	(۹) سعه صدر شهید آیت ا... دکتر بهشتی
۳۹	(۱۰) مطالعه جهت سخنرانی
۴۲	(۱۱) عالم بزرگ و بی ادعا
۴۷	(۱۲) نقش اخلاق در پیمودن راه سیر و سلوک
۴۹	(۱۳) فَرُوحٌ وَ رَیْحَانٌ وَ جَنَّتٌ نَعِیمٍ (سوره واقعه آیه ۸۹)
۵۲	(۱۴) عالم وارسته، اندیشمند ساده
۵۴	(۱۵) اولین گام برای رسیدگی به امور شهدا
۵۶	(۱۶) به امر مشکل قضاوت
۵۷	(۱۷) امام، وسعت دید و فرمان جهان شمول

۵۹	..... نماز (۱۸)
۶۱	..... توجه به کرامت انسانی، زهد و تقوی (۱۹)
۶۴	..... تبرک جستن از خردسال ترین حافظ قرآن (۲۰)
۶۶	..... بهترین سروده ها (۲۱)
۶۸	..... اولین شعر در زمان کودکی (۲۲)
۷۱	..... والفجر، و الشمس (۲۳)
۷۳	..... زیبا ترین شعر (۲۴)
۷۴	..... دو محمد حسین دو یار دبستانی (۲۵)
۷۶	..... علی ای همای رحمت (۲۶)
۷۸	..... مبارزه برای خدا - مقاومت با یاد خدا (۲۷)
۸۰	..... سیمای مردان خدا (۲۸)
۸۲	..... حواله کاغذ برای چاپ المعجم المفهرس نهج البلاغه (۲۹)
۸۵	..... معجزه نماز و قرآن (۳۰)
۸۷	..... درباره مرکز

## خاطرات آموزنده

### مشخصات کتاب

سرشناسه: طباطبایی پور، سید مهدی، 1330 -

عنوان و نام پدیدآور: خاطرات آموزنده / مهدی طباطبایی پور.

مشخصات نشر: اصفهان: نورین سپاهان، 1385.

مشخصات ظاهری: 80 ص.

ISBN : 964-6354-02-5

موضوع: طباطبایی پور، مهدی، 1330 - - - خاطرات.

رده بندی کنگره: 1385 DSR 1670 ط 24 آ 3

رده بندی دیویی: 955/084092

شماره کتابشناسی ملی: م 85-39285

ص: 1

اشاره

خاطرات آموزنده

سید مهدی طباطبایی پور

ص: 2



مقدمه ... 5

سرگذشت مؤلف ... 7

عطر امام - امام خمینی (ره) ... 9

دقت در مسائل شرعی - امام خمینی (ره) ... 11

توجه به اصول مدیریت - امام خمینی (ره) ... 13

جنگ و نماز - امام خمینی (ره) ... 16

صرفه جویی در بیت المال - امام خمینی (ره) ... 19

کلمه مبارک امام خمینی ... - امام خمینی (ره) ... 21

علم ایقوف - امام خمینی (ره) ... 25

نظم، سادگی و حقوق خانواده - آیت ا ... دکتر بهشتی ... 28

سعه صدر - آیت ا ... دکتر بهشتی ... 30

مطالعه جهت سخنرانی - آیت ا ... مطهری ... 32

عالم بزرگ و بی ادعا - آیت ا ... حسن زاده آملی ... 35

نقش اخلاق در سیر و سلوک - آیت ا ... حسن زاده آملی ... 40

فروح و ریحان و جنت نعیم - آیت ا ... حسن زاده آملی ... 42

عالم وارسته، اندیشمند ساده - آیت ا ... الهی قمشه ای ... 45

سرپرستی امور شهدا - آیت ا ... مدنی ... 47

امر مشکل قضاوت - آیت ا ... گزی ... 49

امام و نظرات جهان شمول - آیت ا ... صدوقی ... 50

نماز - شهید رجائی ... 52

توجه به کرامت انسانی - آیت ا... امامی ... 54

ص: 3

تبرک جستن به حافظ قرآن - حاج آقا مهدی مظاہری ... 57

بہترین سرودہ ہا - استاد شہریار ... 59

اولین شعر شہریار - استاد شہریار ... 61

و الفجر و الشمس - استاد شہریار ... 64

زیباترین شعر - استاد شہریار ... 66

دو یار دبستانی - استاد شہریار و علامہ طباطبائی ... 67

علی ای ہمای رحمت - استاد شہریار ... 69

مبارزہ برای خدا - حجہ الاسلام احمدی ... 71

سیمای مردان خدا - دکتر سید محمد حسین طباطبائی ... 73

حوالہ کاغذ - آقای محمد دشتی ... 75

معجزہ نماز و قرآن - حاج آقا صدر الدین روضاتی ... 78

ص: 4

بسم الله الرحمن الرحيم

امام علی (ع) می فرمایند:

ما اکثر العبر و اقل الاعتبار

حرف نا گفته نیست در عالم \*\*\* جهت عبرت بنی آدم

لیک باشد حجاب جهل و غرور \*\*\* مانع رشد و عزت آدم

در طول زندگی هر شخصی لحظاتی وجود دارد که در برخورد با حوادث و مشکلات و یا تماس با جوامع افراد و بخصوص بزرگان درسهای آموزنده و عبرت انگیزی حاصل میشود. افرادی که پیوسته به سعادت ابدی و رشد و کمال واقعی میاندیشند؛ از این درسها و عبرتها در جهت کمال روح خود و رفع نواقص اخلاقی استفاده می کنند.

بهرتر است بگوئیم انسانهای موفق و نمونه کسانی هستند که توانسته اند این لحظه ها را شکار کنند و به درستی از آن بهره گیرند. و در مقابل آنها افرادی که بصیرت کافی نداشته و از کنار حوادث اتفاقها و روش و منش بزرگان به راحتی میگذرند و عبرتی نمیگیرند.

امام و پیشوای رستگاران عالم میفرمایند :

چه زیادند عوامل عبرت دهنده و چه کم اند انسانهای عبرت گیرنده

بنده به سهم خود در طول زندگی پنجاه و چند ساله ی خود چه قبل از انقلاب و چه بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی، بنا به علاقه و ذوق خود با بزرگان علم و ادب و اخلاق تماسهایی داشته ام و یا در سفر به کشورهای مختلف جهان با جوامع گوناگون و انسانهای متفاوت آشنا شده ام که گهگاهی از این لحظات بیاد ماندنی یاد داشتهایی برداشته ام.

در یکی از اولین روزهای سال 1383 در جلسه ای پای منبر یکی از برادران خوش ذوق و اهل دل حضور داشتم. ایشان در حین بحث خاطرات و داستانهای کوتاهی از زندگی بزرگان تعریف میکردند. پس از اتمام سخنرانی حدود نیم ساعتی با ایشان صحبت کردم و ضمن تشکر از ایشان بخاطر سخنان ارزنده شان یکی دو خاطره از دوران زندگی خود بیان کردم. این برادر فاضل بسیار تحت تأثیر قرار گرفتند و پرسیدند: این خاطرات را مکتوب کرده اید یا نه؟ من علاقمندم این مطالب را داشته باشم. وقتی با جواب منفی بنده روبرو شدند بنده را تشویق کردند آنها را بنویسم و منتشر نمایم. این گفت و شنود موجب جمع آوری و چاپ این مجموعه شد که اینک پیش روی شما است.

چند نکته قابل ذکر :

1- در این مجموعه سعی شده خاطراتی ذکر شود که دوستان و مخصوصاً جوانان عزیز کمتر شنیده و یا خوانده باشند؛ و اگر میخواستم خاطراتی را که دیگران نیز نقل کرده اند و من هم خود از نزدیک ناظر بوده ام را بنویسم مطالب بسیار زیاد و تکرار مکررات میشد.

2- سعی شده مطالب به صورت خلاصه و در قطعات کوتاه نوشته شود تا خوانندگان عزیز بتوانند در اوقات چند دقیقه ای یک یا دو مطلب از آن را مطالعه کنند.

3- طبعاً این نوشتار بدون عیب و نقص نخواهد بود از برادران اهل قلم و بزرگان میخواهم ضمن اغماض بزرگوارانه از انتقادات و تذکرات مفیدشان بنده حقیر را محروم نفرمایند.

سید مهدی طباطبائی

بهار - 1385

ص: 6

سید مهدی طباطبایی پور در آذر ماه 1330 در اصفهان متولد شد. تحصیلات دوره ابتدایی را در مدرسه تبریزی و متوسطه را در دبیرستان نمونه طی کرد و سپس وارد هنرستان فنی و حرفه‌ای اصفهان شد. پس از اخذ دیپلم در رشته نساجی به انستیتو تکنولوژی راه یافته و موفق به اخذ مدرک کاردانی در این زمینه شد. وی به دلیل علاقه زیاد به مدیریت در سالهای بعد در رشته مدیریت صنعتی وارد دانشگاه شد و لیسانس مدیریت اخذ نمود. قبل از انقلاب در همان هنرستان نساجی تدریس میکرد و در همین سالها (1353) به همراهی عده ای از مؤمنین و زیر نظر حضرت آیت ا... حاج آقا حسن امامی اقدام به تأسیس صندوق قرض الحسنه امام حسن مجتبی (ع) در اصفهان نمود و پس از آن در ایجاد و تأسیس صندوق های متعدد قرض الحسنه نقش داشت. در دوران انقلاب شکوهمند اسلامی از فعالان سیاسی بود (که در مجموعه جداگانه ای خاطرات انقلاب را نوشته و انشاء ا... منتشر خواهد شد). پس از انقلاب در مسئولیتهای شهردار رهنان، فرماندار شهرستان سمیرم، مدیر کل بنیاد مستضعفان استان اصفهان، سرپرست بنیاد مستضعفان کل کشور و معاونت نخست وزیر

جناب آقای مهندس میر حسین موسوی در دولت ایشان خدمت کرد. در سالهای 1364 تا 1368 مسئولیت چند کارخانه قند در کشور را به عهده داشت و در سال 1368 در بنیاد فرهنگی امام رضا (ع) به سمت قائم مقام جناب آقای مهندس سید مصطفی میرسلیم مشغول وظیفه شد که تا حال نیز ادامه دارد. وی در سال 1378 آغاز سال 2000 میلادی خیریه امیر مؤمنان (ع) اسکان زوجهای جوان را پایه ریزی کرد و زیر نظر حضرت آیت ا... امامی و عده دیگری از علماء و مهندسين و مسئولین بلند پایه شهر اصفهان به قصد کمک به خانه دار شدن زوجهای جوان همه وقت خویش را صرف این امر خیر مینماید. هم اکنون وی در سمت مدیر عامل این خیریه و عضویت در چند خیریه دیگر در اصفهان و برخی مسئولیتهای دیگر در تهران به فعالیت مشغول میباشد.

ناشر

ص: 8

در یکی از دیدارهای خصوصی خود با امام امت (رحمة الله علیه) به جماران رفتم. رأس ساعتی که به من وقت داده شده بود اجازه ورود پیدا کردم. البته بنده نیم ساعت زودتر رفته بودم و در این مدت با اعضاء دفتر گفتگو میکردم.

وقتی پشت درب اطاق امام قرار گرفتم جناب آقای آیت ا... توسلی از اعضاء دفتر به من گفتند قدری تأمل کنید و سپس وارد شوید.

من پشت در تأمل کردم ولی چون مشتاق زیارت امام بودم سر از پا نمیشناختم. ضربان قلبم تندتر شده بود و میخواستم هر چه سریعتر شرفیاب شوم و لذا از فضای کناره پرده ها داخل اطاق را نگاه کردم خواهید گفت خلاف ادب است. بله ولی نه برای عاشق. امام روی تخت نشسته بودند و به خودشان عطر میزدند و محاسنشان را مرتب میکردند پارچه ای روی زانوهایشان انداختند سپس آقای توسلی به من گفتند داخل شوید.



من با ادب کامل وارد شدم بوی عطر امام فضای اطاق را معطر کرده بود. بنده دست امام را بوسیدم و روی زمین دو زانو در خدمت ایشان نشستم و با ایشان به طور خصوصی و راحت صحبت کردم. آن لحظات برای من لحظه های بهشتی بود و خدا میداند که بنده احساس میکردم بر روی بال ملائک نشسته ام.

آن دم که تو را دیدم هرگز نرود از یاد \*\*\* از عمر همان یک دم، باقی همه شد بر باد

گر نقد وصال یار باشد سر بی مقدار \*\*\* این گوی به چوگانت از ما نرود فریاد

ص: 10

امام خمینی (ره)

در بهار سال 1365 یک روز به اتفاق خانواده خود و خانواده شهید حاج علی رضایی (پدر 2 شهید بزرگوار) در جماران خدمت امام خمینی رهبر انقلاب شرفیاب شدیم. در این دیدار امام امت چون پدری مهربان و رهبری دلسوز که شعاع محبت و مهرورزی‌شان دامنه ای وسیع از کره خاکی را فرا گرفته بود؛ روی یک صندلی ساده لب ایوان در همان منزل کوچک چند ده متری در جماران نشسته بودند و خانواده ها به خدمت ایشان شرفیاب میشدند بنده حقیر به اتفاق خانواده و خانواده شهید حاج علی رضایی همه از این ملاقات به وجد آمده بودیم و گریه میکردیم.

افراد وقتی به محضر امام میرسیدند سر از پا نمیشناختند و با چشمانی اشکبار از ذوق دیدار و توفیق به دست آمده میخواستند بدون استثناء به دست امام بوسه بزنند و بدن خود را بدینوسیله متبرک به بدن امام کنند.

ص: 11

حضرت امام هم برای جوابگویی به احساسات و عواطف دیدار کنندگان و هم با دقت نظر زاید الوصف در مسائل شرعی یک پارچه روی دست خود انداخته بودند؛ و مردها از زیر پارچه دست امام را میبوسیدند و خانمها هم از روی پارچه لبان خود را متبرک می کردند. همه به امام التماس دعا می گفتند و امام در حق همه دعا می کردند.

ص: 12

### 3) توجه به اصول مدیریت

حضرت امام خمینی (ره)

در سال 1362 یک روز در جماران خدمت امام خمینی (ره) شرفیاب شدم. در خواست شرفیابی از طرف من بود، لذا شخصاً و بدون همراه خدمتشان رسیدم در همان اطاق کوچک که از همه دنیای آنروز من بزرگتر بود؛ امام روی تخت نشسته بودند و بنده دوزانو در خدمتشان نشستم. حدود 20 دقیقه گزارش مبسوطی از بنیاد مستضعفان خدمتشان عرض کردم. (مشکلات، پیشرفتها، برنامه های در دست اقدام و آتی همه را عرض کردم) و در پایان معروض داشتم که ما بیش از همه چیز به دعای شما احتیاج داریم تا در این سازمان بسیار بزرگ با این همه مشکلات به قشر محروم خدمت کنیم. در مدتی که بنده صحبت می کردم، امام به من نگاه میکردند و در حال سکوت بودند پس از اتمام گزارش امام فرمودند: من به شما دعا می کنم که موفق شوید به قشر محروم خدمت کنید. مشکلات شما را میدانم و به آقای موسوی اردبیلی و آقای صانعی میگویم به شما کمک کنند شما مسائل را به آقای صانعی (دادستان کل کشور در آن زمان) بگویید؛ من میگویم کمک کنند. پس از صحبتهای بنده با امام امت حاج آقا احمد فرزند امام وارد اطاق شدند و دوزانو در خدمت امام نشستند؛

ص: 13

و چون صحبت ما تمام شده بود خدمت امام عرض کردند من برای این موضوع خدمت شما رسیدم که به آقای طباطبایی بفرمایید مقداری به بنیاد 15 خرداد کمک کنند. (بنیاد 15 خرداد به تازگی توسط امام و به سرپرستی آقای شیخ حسن صانعی برای رسیدگی به امور خانواده شهداء در زمینه ارزاق و احتیاجات روزمره آنها تشکیل شده بود.) این بنیاد هم به دستور شما تشکیل شده و نیاز به کمک دارد. پس از صحبت حاج آقا احمد، امام رو به من کردند و فرمودند: اختیار با خود آقای طباطبایی است اگر بخواهند کمک کنند. ولی کمک کنند خوب است.

من عرض کردم به چشم، امر بفرمایید، فوری اطاعت خواهم کرد.

امام فرمودند: موفق باشید. بار دیگر دست مبارکشان را بوسیدم و به اتفاق حاج آقا احمد اطاق را ترک کردیم.

نکته بسیار حائز اهمیت این است که اموال بنیاد مستضعفان در اختیار کامل رهبر و ولی فقیه است؛ و تنها با اجازه از محضر ایشان است که میتوان در آن دخل و تصرف کرد و سرپرست بنیاد را هم رهبر و در آن زمان امام خمینی تعیین میفرمودند از طرفی بنیاد 15 خرداد اخیراً تشکیل شده بود و توسط یکی از نزدیکان امام که سالیان دراز در خدمت امام بوده سرپرستی میشد و آنهم مربوط به احتیاجات خانواده شهدا بود.

همه این مسائل موجب میشد که امام فرمان دهند طباطبایی این مقدار به بنیاد 15 خرداد کمک کن و ما هم جز اطاعت هیچ تکلیفی نداشتیم.

ولی آن بزرگ مرد تاریخ و آن انسان کامل و آن رهبر هوشمند الهی برای تقویت مدیریت مستقیماً نمیفرمایند کمک کن. در جواب در خواست پسرشان آن هم با آن ویژگیها میفرمایند:

اختیار با خود آقای طباطبایی است و اگر کمک کنند خوب است.

بنده با تمام وجود اقرار و اعتراف میکنم اگر از امام خمینی (ره) هیچ ندیده بودم جز همین برخورد کافی بود که بنده کمترین را واله و شیفته خودشان کنند.

خدایا ما را قدر دان نهضت امام خمینی و فضای معنوی ایجاد شده در کشور توسط ایشان بگردان.

ص: 15

امام خمینی (ره)

در تابستان سال 1363 در خدمت جناب آقای رسولی محلاتی (مسئول دفتر امام خمینی (ره)) مسافرتی به شمال داشتیم در مسیر راه برگشت موقعیت را مناسب دیدیم که از ایشان در مورد خاطراتشان با امام خمینی مطالبی بشنویم؛ و مشار الیه چند خاطره بسیار زیبا و آموزنده از امام گفتند. که یکی از آنها را از زبان ایشان بشنوید: در سال 1359 یک روز نزدیک مغرب در جماران در دفتر کارم مشغول امور دفتر بودم؛ که گفتند تلفن را بردارید، آقای مهندس غرضی پشت خط هستند. (آقای مهندس غرضی آن زمان استاندار خوزستان بودند). تلفن را برداشتم آقای مهندس غرضی پس از سلام علیک کوتاهی با التهاب گفت: خرمشهر سقوط کرد، فوری به امام خبر دهید و از ایشان بپرسید که چه کنیم؟ من گوشی را نگه میدارم تا شما جواب بیاورید.

من به هوا نگاه کردم مغرب شده بود و با خود گفتم امام یا در حال وضو هستند و یا آماده نماز مغرب می شوند. فوری گوشی تلفن را روی میز گذاشته و به حیاط منزل امام رفتم. دیدم آقا نیستند. مطمئن شدم که در اطاقشان آماده نماز می شوند. به اطاق رفتم و درب اطاق را که پشت به

ص: 16

قبله بود به آرامی باز کردم. دیدم امام در سجاده ایستاده اند و در اقامه رسیده اند به حی علی الفلاح.

این نکته را در حاشیه بگویم که من در طول خدمتگزاریم به امام هرگز بدون عبا و عمامه و لباس رسمی خدمت امام نمیرسیدم و همیشه در ساعات مقرر و با لباس کاملاً رسمی خدمت ایشان میرسیدم. در آن روز از التهایی که من هم پیدا کرده بودم یادم رفت لباس کامل یعنی عبا و عمامه بپوشم و با شلوار و جلیقه و پیراهن شرفیاب شدم.

امام از صدای باز شدن در متوجه من شدند. از روی سجاده صورتشان را به طرف در برگرداندند و وقتی بنده را با آن وضع دیدند، فرمودند: آقای رسولی چه شده؟ من در حالی که مضطرب بودم، پیام آقای مهندس غرضی را خدمت امام دادم و عرض کردم آقای غرضی پشت خط هستند و منتظر دستور شما است که چه کار کنند؟ و وظیفه چیست؟

امام در کمال آرامش و متانت فرمودند: به آقای غرضی بگویید جنگ، جنگ است! سپس رو به قبله کردند و ادامه دادند: حی علی الفلاح، حی علی خیر العمل.

من از این آرامش و سکینه امام آرام شدم، و عرض کردم چشم، خدا حافظ. از اطاق امام خارج شدم و با مراجعه به دفتر کارم گوشی را برداشتم و به آقای غرضی گفتم: امام خمینی میفرمایند جنگ جنگ است.

گویا با این جمله آقای مهندس غرضی نیز آرامش پیدا کرد و در جواب من گفت به امام بگویید: ما همه میجنگیم خدا حافظ و تلفن قطع شد.

آقای رسولی محلاتی سپس توضیح دادند که در بین مسائل و مشکلات عدیده کشور، جنگ تحمیلی و سقوط خرمشهر از بزرگترین مشکلات پیش



آمده برای مملکت بود و طبعاً فشار تمام این وقایع و مسائل به شخص حضرت امام منتقل و منتهی میشد ولی امام آن مرد خدا و آن روح بلند آسمانی، نماز خود را یک دقیقه به تأخیر نیانداختند و در تمام فراز و نشیبها ارتباط با مبدأ هستی را الویت اول وظایف خود میدانستند.

ص: 18

## 5) صرفه جویی در صرف بیت المال

امام خمینی (ره)

آقای رسولی محلاتی مسئول دفتر امام خمینی (ره) می گفتند:

هر روز صبح رأس ساعت 8 به خدمت امام میرسم و همراه با نامه ها، سئوالات و استفتائات و امور مربوط به دفتر تا ساعت 9 صبح در خدمت ایشان هستم. این روال سالها است که ادامه دارد و امام با کنترل و نظم خاص این ساعت را به هیچ امر دیگری نمی پردازند.

از نکات قابل توجه اینکه گاهی امام یک سکه چند ریالی از لب طاقچه به من میدهند و میگویند: این رد مظالم است یا میفرمایند: این صدقه است و یا این سهم امام علیه السلام است هر کدام را دستور میدهند در محل خودش صرف شود و لو بسیار اندک و جزئی باشد. ایشان میگفتند در نظم سه نفر شاخص بودند اول امام که به قول ایشان سلطان نظم بودند. دوم آقای دکتر بهشتی که از نظم ایشان خاطراتی تعریف میکردند و

ص: 19

سوم شهید بزرگوار آیت ا... قدوسی. از ایشان هم در مورد نظم مطالب جالبی داشتند.

شیر آب منزل امام در جماران چکه میکرد! امام میفرمایند: واشر این شیر آب را عوض کنید تا چکه نکند. به امام عرض میکنند این شیر خراب و اگر واشر را هم عوض کنیم فرق نمیکند. امام میفرمایند: شیر را عوض کنید، نباید چکه کند.

بیان امام بر این مسئله حکایت از این دارد که هزینه تعویض شیر آب به عهده ما است و شخصی است اما چکه کردن آب از شیر، مربوط است به اموال و خدمات عمومی و عمومی و نباید در امور اموال و خدماتی که به همه مردم تعلق دارد اصراف و بیتوجهی شود.

فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَلْبَابِ، چه کنیم با سمینارهای چند میلیاردی و افتتاحهای تشریفاتی چند صد میلیونی (1).

ص: 20

---

1- بازرسی کل کشور در تاریخ 83/2/17 اعلام کرد برای روز بازگشایی و افتتاح فرودگاه بین المللی امام خمینی حدود یک میلیارد و نهصد میلیون تومان هزینه شده است. هزینه ای که از بیخ و بن مشروعیت ندارد، فقط یک چادر از کشور آلمان خریده اند به مبلغ 800 میلیون تومان که آنها به کار نرفته و بلا استفاده مانده است. روز بعد از افتتاح روزنامه ها نوشتند به دلیل وجود یک شرکت ترکیه ای که هم پیمان اسرائیل است و احتمال دارد جاسوسی در بین آنها باشد، افتتاح انجام نشد!

## 6) کلمه ی مبارک «امام خمینی» از کی و کجا به ایشان اتلاق شد

سال 1356 در سراسر کشور جلساتی به عنوان بزرگداشت و یا چهلمین روز شهادت آیت ا... حاج آقا مصطفی خمینی فرزند ارشد آیت ا... خمینی برگزار شد؛ یک جلسه هم در مسجد ارک تهران واقع در میدان ارک جنب سازمان رادیو و تلویزیون آن زمان تشکیل گردید. جلسه از طرف جامعه روحانیت مبارز تهران بود و آقای دکتر حسن روحانی (دبیر قبلی شورای امنیت ملی ایران) سخنرانی کردند. جلسه بسیار حساس و با شکوه و تعیین کننده ای بود. از یک طرف ساواک و نیروهای پلیس تمام میدان ارک و خیابانهای اطراف را زیر نظر داشتند و از طرف دیگر برای انقلابیون و طرفداران آیت ا... خمینی برگزاری این جلسه یک امتیاز بود. ولی وقایع بعد از جلسه غیر قابل پیش بینی بود. هم برای روحانیت مبارز که بانی

ص: 21

جلسه بودند و هم برای حکومت شاه. همه مترصد بودند که چه خواهد شد؟

موقعیت مملکت از نظر سیاسی و موقعیت مبارزین به نحوی بود که رژیم نمیتوانست اجازه برقراری این جلسه را ندهد. چون فکر میکرد عدم صدور مجوز برای این جلسه آتش زیر خاکستر مبارزه را تشدید می کند؛ و اینگونه ارزیابی میکرد که برقراری این جلسه مقصدی از فشار مبارزه علیه رژیم را می کاهد.

بالاخره جلسه برگزار شد و جمعیت سیل آسا به سوی مسجد سرازیر شدند. البته کسانی در این جلسه شرکت میکردند که اولاً از برگزاری آن داشتند و ثانیاً عواقب تلخ احتمالی آنرا به جان خریده بودند. برای فردی که میخواست وارد مسجد شود و میدید که در طول خیابانهای منتهی به میدان ارک نیروهای انتظامی شاه با کلاه و لوازم ضد شورش به صف ایستاده اند بسیار رعب آور بود و برخی که این صحنه را میدیدند از شرکت در جلسه منصرف میشدند و بر میگشتند من از خیابان باب همایون وارد خیابان داور شدم و در حالی که میدیدم نیروهای ساواک و شهربانی ایستاده بودند تند حرکت میکردم. در نزدیکیهای مسجد آستین های خود را بالا زدم که اگر نیروهای شاه جلو من را گرفتند و گفتند کجا میروی؟ بگویم قصد وضو گرفتن و نماز خواندن دارم. مستقیم به وضو خانه مسجد در زیر زمین رفتم، وضو گرفتم و در حالی که آستینهایم بالا بود داخل مسجد شدم. با ورود به مسجد مطمئن شدم که میتوانم در جلسه شرکت کنم و لذا به شبستان رفتم و نزدیک منبر نشستم. کم کم شبستان پر شد حیاط مسجد هم پر شد و جمعیت رسید به میدان ارک! از روحانیت نیز عده کثیری از آقایان آمدند الان نمیتوانم دقیق بنویسم چه کسانی از

شخصیتها بودند، ولی میتوانم بگویم از شخصیت‌های کلیدی انقلاب و روحانیت زیاد بودند یک برادر میانسال پشت تریبون قرار گرفت و قرآن تلاوت کرد. لحظات به کندی میگذشت هر بار که به بهانه ای صلوات فرستاده میشد در و دیوار مسجد به لرزه در می آمد.

کم کم آنقدر جمعیت زیاد شد که به سختی میشد روی دوزانو بنشینیم.

بالاخره قرائت قرآن تمام شد و موقع سخنرانی رسید. اکثر حاضرین جلسه انتظار داشتند که آقای فلسفی منبر برود. یعنی پس از چند سال سکوت و اعتراض به رژیم شاه و یا ممنوع المنبر شدن آقای فلسفی؛ همه فکر میکردند وقت شکستن سکوت فرا رسیده است و بایستی در یک چنین جلسه ای با این ابهت و شأن و منزلت، آقای فلسفی سخنرانی کنند ولی باکمال تعجب دیدیم که آقای دکتر حسن روحانی روی منبر قرار گرفتند!

آقای روحانی خیلی خوب صحبت میکردند و من سوابق سخنرانی های ایشان را در اصفهان داشتم. ایشان 9 شب در مسجد حکیم اصفهان در دوران خفقان منبر رفتند و شب نهم فرار کردند و اثرات آن منبرها در پیروزی انقلاب در اصفهان و به صحنه کشیدن مردم بسیار مؤثر بود.

در آن روز در مسجد ارک تهران ایشان سخنرانی بسیار خوبی کردند. نمی دانم نوار آن سخنرانی هست یا نه؟ واقعاً خوب بود. بحث ایشان نقش علمای اسلام در بیداری انسانها بود و در مورد شخصیت آیت ا... خمینی یک ساعت صحبت کردند. و مقام و منزلت ایشان را برای مردم بیان کردند؛ و مرتباً مردم صلوات میفرستادند و نفسهای در سینه حبس شده خود را با فریاد و درود بر محمد و آل محمد رها میکردند.

بالا-خره وقتی به اوج گفتار خود رسید و درجات شخصیتی حضرت آیت ا... خمینی را به حد اعلا بیان کرد گفتند: حال اگر ما به این شخصیت ارزنده، بزرگ رهبر مرجع تقلید، عالم فیلسوف و .... «امام» بگوییم حق مطلب را ادا کرده ایم.

در این لحظه بود که صدای صلوات تهران را تکان داد. جمعیت در مسجد و میدان ارک نمیدانم تا کجا ایستاده و نشسته بودند که فریاد زدند: امام خمینی و چندین صلوات پیاپی فرستادند.

از این لحظه بود که لقب امام برای حضرت آیت ا... العظمی خمینی تعیین شد و از آن روز به بعد تا امروز و انشاء ا... تا ظهور آقا امام زمان روحی و ارواحنا له الفداء این بزرگ مرد تاریخ و این فریادگر زمان و این وارث به حق انبیاء و اولیاء به امام خمینی نامیده شد و نامیده میشود آقای دکتر روحانی مدتی بعد از خطاب (امام) صحبت کردند و سپس جلسه با آرامش به پایان رسید. البته آقای روحانی از مردم خواستند که بدون سر و صدا جلسه را ترک کنند و به همین صورت هم به اتمام رسید.

ص: 24

در یک سفر در خدمت یکی از فضلائى بودیم که در نجف اشرف در جلسهٔ درس فقه حضرت امام (ره) شرکت میکردند. به مناسبتى این حکایت آموزنده و زیبا را برای ما تعریف کردند.

یک روز در جلسهٔ درس فقه حضرت امام خمینی (ره) در نجف در محضر ایشان نشسته بودیم. امام درس میگفتند و ما سرا پا گوش بودیم. در حین بحث یکی از شاگردان سؤال کرد که طریقه استنباط این مطلب که فرمودید، چیست؟ امام توضیح دادند: از این طریق میشود استنباط و استدلال کرد. بار دیگر پرسید غیر از این راه چطور؟ امام از طریق دیگری استدلال کردند؛ و فرمودند: از این روش هم به این مطلب می رسیم. برای بار سوم سؤال کرد: اگر از این دو روش نشد چه؟ امام فرمودند: از علم ایقوف استفاده کنید و دیگر جواب آن طلبه را ندادند و درس را ادامه دادند. پس از اتمام درس آقایان طلاب به نزد حاج آقا مصطفی خمینی



فرزند امام رفتند و سؤال کردند این علم ایقوف که امام فرمودند چیست؟

ما تا به حال نشنیده بودیم.

حاج مصطفی اینگونه بیان کردند:

یک روز یک محرّر (کاتب و نسخه بردار کتب قدیمی) و یا به اصطلاح امروزه خطاط به پیش قاضی شهر میرود و میگوید: زن نسبتاً جوانی دارم، مدتی است بدلیل اینکه من پیر شده ام مرا رها کرده و با یک بّئای جوان رابطه برقرار کرده است. من از این بابت ناراحت هستم و توان برخورد با او و به راه آوردنش را ندارم. از شما به عنوان قاضی شهر کمک و استمداد میطلبم قاضی پس از استماع مطالب این خطاط به دنبال آن زن میفرستد و او را به محکمه احضار میکند از او سؤال میکند شوهر تو کیست؟ زن میگوید: یک نفر بنا. قاضی بنا را هم احضار میکند و از زن میپرسد این محرّر را میشناسی؟ میگوید: نه، فقط مدتی است مزاحم من میشود و نمیگذارد با شوهر خودم که این بنا است زندگی کنم.

قاضی از بنا سؤال میکند؛ او هم مطالب زن را تأیید میکند و میگوید من هم از دست این پیرمرد شکایت دارم. او مزاحم زن من شده و در زندگی ما اخلال ایجاد کرده است.

قاضی باز از زن سؤال میکند و جوابی غیر از جواب اول نمی شنود. پیرمرد کاتب هم در حال گریه و افسردگی آهی میکشد و قسم میخورد و به قاضی میگوید: دروغ میگوید، این زن دائمی من است و....

قاضی که از این طریق نمیتواند مسأله را حل کند و صحت و سقم مطالب را استنباط کند. دست به یک ترفند بسیار جالبی میزند. و از طریق این ترفند به حقیقت ماجرا پی میبرد. رو به زن نموده و میگوید حالا حکم عقد دائمی تو را با شوهرت مینویسم تو برو سر حوض و این قلم

ص: 26

و دوات را خوب بشوی تمیز کن و بیا تا حکم را بنویسم. زن با خوشحالی قلم و دوات قاضی را به کنار حوض میبرد و با دقت کامل، بسیار خوب و با فن مخصوص شستن قلم و دوات کاتبان و محرران آن را میشوید، تمیز میکند و خشک کرده آن را به خدمت قاضی میآورد.

قاضی با نگاه کردن به قلم و دوات در مییابد که این طریقه شستن و تمیز کردن و خشک کردن قلم و دوات کار کسی است که مدتها در این فن وارد بوده و عمل میکرده است و در مییابد که شستن این قلم و دوات غیر از شستن بیل و تیشه است. به زن میگوید دست شما درد نکند. از کجا یاد گرفته ای که قلم و دوات را به این تمیزی بشویی؟ زن که متوجه جلسه دادگاه نبوده میگوید چندین سال است کارم این بوده است و در این کار وارد شده ام.

قاضی میگوید: مگر بتا قلم و دوات دارد که تو هر روز آنرا بشویی؟ او بیل و کلنگ و ماله دارد؛ و شستن اینها با شستن قلم و دوات خیلی فرق می کند.

زن ناگهان متوجه میشود که حقیقت بر ملا شده سر به زیر می اندازد و سکوت می کند.

قاضی ادامه میدهد حالا راستش را بگو و گرنه میگویم تو را تازیانه بزنند. زن میگوید: من زن این کاتب هستم و مدتی است این بتا با من رابطه برقرار کرده است.

قاضی با این روش وقوف به حقیقت پیدا کرده و حکم خود را مبنی بر اینکه این زن همسر محرر است صادر می کند. این را علم ایقوف گویند.

## 8) نظم سادگی و حقوق خانواده

شهید بزرگوار آیت ا... دکتر بهشتی

در سال 1356 یک شب به اتفاق آقای حسین رضایی (سرپرست سابق سازمان حج و زیارت کشور) از اصفهان به قصد دیدار با شهید آیت ا... بهشتی آن مرد بزرگ و استاد فرزانه و مدیر لایق به تهران عزیمت نموده و در منطقه قلعهک تهران به منزل ایشان رفتیم.

مطالبی داشتیم در مورد روند انقلاب و کسب تکلیف برای آنچه به عهده جوانان آن روز مملکت بود.

از محضر ایشان خواستیم راهنمایی کنند که عمده ترین وظیفه ما چیست؟

آیت ا... دکتر بهشتی، ضمن بیان کلی وضعیت مملکت و موقعیت نیروهای انقلاب فرمودند :

ص: 28

بایستی اقبال مختلف جامعه را به مرور برای یک حرکت بزرگ آماده کنیم. کارهای تند و احساساتی و پر تبلیغات فعلاً به نفع روند انقلاب نیست بایستی گوش به فرمان آقا (آیت ا... خمینی) باشیم و در بیداری مردم بکوشیم. آن شب من و آقای رضایی برای شام و خواب منزل آیت ا... دکتر بهشتی ماندیم جای همه شما خالی، آقای دکتر با شیر برنج از ما پذیرایی کردند.

به خاطر دارم یک سینی محتوی مقداری شیر برنج، دو عدد نان قدری سبزی خوردن و مقداری پنیر به کتابخانه شخصی ایشان، محلی که ما در آنجا بودیم آوردند و به ما تعارف کردند، سپس فرمودند: من با اجازه ی شما با خانواده شام میخورم شما میل بفرمایید من بعداً می آیم.

این درس بزرگی بود برای ما که به تازگی ازدواج کرده بودیم. آقای دکتر بهشتی در حالی که از میهمانان خود با ادب و احترام پذیرایی کردند؛ ولی حقوق خانواده را کاملاً رعایت کرده و شام را به اتفاق خانواده صرف کردند.

هر که در او جوهر دانایی است \*\*\* در همه کارش توانایی است

## 9) سعة صدر شهيد آيت ا... دكتر بهشتي

در سالهای آخر عمر نظام ستم شاهی و در آستانه پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی (ره)؛ آیت ا... دکتر بهشتی در منزل خود هر هفته چهارشنبه شبها جلسه ای داشتند که در مورد مبانی حکومت اسلامی، دیدگاههای علمای اسلام و ضوابط و مقررات آن با استفاده از آیات قرآن و اخبار و احادیث بحث جالب و جامعی ارائه می کردند.

این جلسه 2 ساعته هر هفته در قلعه تهران تشکیل میشد و اقشار مختلف با دیدگاههای متفاوت مخصوصاً دانشجویان در آن شرکت میکردند.

از نکات برجسته آن جلسات این بود که چپی ها نهضت آزادی ها تند روها، میانه روها و بالاخره کلیه افراد با دیدگاههای متفاوت شرکت میکردند و بعد از یک ساعت صحبت آیت ا... دکتر بهشتی، مستمعین با ایشان حدود یک ساعت به بحث و تبادل نظر مینشستند.

ص: 30

بنده در آن سالها در اصفهان بودم ولی گاهی که توفیق حاصل میشد به اتفاق دوستان به تهران میرفتیم و در این جلسات شرکت میکردیم. خاطره ای که از یکی از این روزها دارم این است که حال و هوای انقلاب کم کم ظاهر شده بود و افراد و گروهها جرأت اظهار نظر در جلسات را پیدا کرده بودند؛ در آن جلسه یکی از چپهای تند رو بلند شد و با خطابی تند، آقای بهشتی و مواضع ایشان را مورد انتقاد قرار داد و گفت: با این مواضع ما راه به جایی نمی بریم و شما به عنوان روحانیت پیشتاز و رهبران مردم بایستی در مواضع خود تجدید نظر کنید. در حین جلسه نیز یکی از طرفداران نهضت آزادی صحبت کرد و از زاویه ای دیگر به آقای دکتر بهشتی انتقاد کرد و با صدای بلند به گفته های ایشان اعتراض نمود. برادرانی که از ارادتمندان آقای دکتر بودند از برخورد این افراد عصبانی می شدند و گاهی هم از کوره به در میرفتند ولی غالب افراد جلسه می دانستند که آیت ا... بهشتی با صبر و متانت و سعه صدر که مخصوص ایشان بود به همه حرفها تا کلام آخر گوش میدهند و سپس با استدلال محکم و قوی جواب آنها را میدهند.

در آن شب نیز علیرغم داد و فریاد زیاد، جناب آقای دکتر خونسرد و متین و با وقار همیشگی به حرفهای این دو نفر که گاهی کاملاً مخالف یکدیگر هم بود گوش دادند و سپس با آن بیان رسا و پر جاذبه جواب آنها را دادند.

جوابهای آیت ا... بهشتی پس از داد و فریادهای آنها چون آب خنکی بود که به لبهای تشنه حضار جلسه میرسید و معمولاً افراد خط امام و ارادتمندان ایشان پیوسته با لبی خندان و کوله باری از مطالب و مفاهیم جدید جلسه را ترک می کردند. آن شب نیز روند به همین صورت سپری شد.

## 10 مطالعه جهت سخنرانی

درسی آموزنده برای گویندگان و اهل منبر

آیت ا... شهید مطهری

سال 1357 سال پیروزی انقلاب اسلامی ایران در منزل آیت ا... خادمی (رئیس حوزه علمیه اصفهان) واقع در خیابان چهار باغ پایین خیابان شیخ ابو مسعود در اعتراض به دستگیری و تبعید آیت ا... طاهری و تنی چند از روحانیون اصفهان تحصن بود.

در این تجمع اعتراض آمیز، مردم اصفهان اعم از مرد و زن، کوچک و بزرگ، گروه گروه به منزل آیت ا... خادمی وارد میشدند؛ و پس از ساعاتی میرفتند و بازگروه‌های دیگری می آمدند.

بنده در آن زمان در تنظیم جلسه و تعیین وقت سخنرانی جهت روحانیون و تنظیم شعارهای انقلابی با دوستان دیگر همکاری میکردم.

ص: 32

این تحصن حدود 10 روز به طول انجامید و انعکاس خبر آن همه ایران را فرا گرفت در یکی از این روزها حضرت آیت ا... شهید مرتضی مطهری فیلسوف، اندیشمند متفکر و روحانی برجسته اسلامی به نمایندگی از طرف جامعه روحانیت مبارز تهران به اصفهان آمدند منظور از این سفر اعلام پشتیبانی روحانیت مبارز تهران و مردم تهران از تحصن در منزل آیت ا... خادمی و تأیید و تأکید بر حقانیت مردم در این گردهمایی توسط حضرت آیت ا... مطهری بود.

خوب به خاطر دارم که ایشان تشریف آوردند و روی ایوان نشستند. برای مردم اصفهان روحانیت اصفهان و نیروهای انقلاب و مجموعه جریان های مطرح در صحنه انقلاب حضور آیت ا... مطهری یک امتیاز بزرگ و یک پشتوانه قوی بود.

دقایقی بعد از تشریف فرمایی و گفتگو و تعارف با بزرگان جلسه خدمت ایشان رسیدیم و عرض کردیم جلسه آماده است تا جنابعالی سخنرانی فرمایید. در آن روز تمام صحن منزل و حتی کوچه های منتهی به منزل مملو از جمعیت بود.

ایشان فرمودند: من برای سخنرانی در این جلسه آمادگی ندارم.

ما و جمعی از روحانیون و بزرگان (به نظرم میرسد حتی آیت ا... خادمی) از ایشان خواستیم که سخنرانی کنند.

ایشان فرمودند: من به عنوان اعلام پشتیبانی و حمایت از حرکت مردم اصفهان از طرف روحانیت مبارز تهران آمده ام و آمادگی برای سخنرانی ندارم. یکی از آقایان روحانی این مسئولیت را انجام دهد.

بالاخره اصرارها به جایی نرسید و یکی از روحانیون اصفهان (احتمالاً آقای سالک) پیام آیت ا... مطهری و روحانیت مبارز تهران را در حمایت از حرکت



مردم اصفهان قرائت کردند. بعدها شنیدم که آیت ا... مطهری برای هر سخنرانی حدود 9 ساعت مطالعه میکنند و هرگز بدون مطالعه قبلی آن در مورد موضوع خاص سخنرانی نمیکنند.

حال بایستی درک کنیم که چرا مطهری، مطهری شد و دیگران نشدند؟

روحش شاد آثارش جاودان، رهروانش بسیار، پند و اندرزهایش برای جامعه ما پر بار باد

ص: 34

آیت ا... حسن زاده آملی

حضرت آیت ا... حسن زاده آملی اهل منطقه ایرا هستند که روستایی است نزدیک آمل در جاده هراز و هم اکنون نیز حضرت آیت ا... در تابستان هر سال به منزل شخصی پدری خود میروند و در آنجا به تحقیق و مطالعه می پردازند. منزل ایشان روی یک تپه قرار دارد و موقعیت جغرافیایی آن به گونه ای است که وقتی در اطاق مطالعه و کتابخانه نشسته ای دقیقاً قله دماوند رو بروی شماست. عصر یک روز تابستانی به اتفاق مرحوم حجة الاسلام شیخ محمد دشتی (مترجم نهج البلاغه) از دماوند به ایرا رفتیم تا خدمت آیت ا... حسن زاده برسیم معمولاً ایشان در مواقع مطالعه و تحقیق کمتر کسی را میپذیرند؛ ولی حضور آقای دشتی که ایشان علاقه شدیدی به آن مرحوم داشتند موجب شد که ما توفیق یافتیم و خدمت ایشان

ص: 35

رسیدیم. حدود یک ساعت در همان کتابخانه و اطاق کوچک مطالعه ایشان نشستیم؛ و آقای حسن زاده مطالب بسیار ارزشمندی در آن روز برای ما گفتند از آن جمله داستان شیرینی از یک روحانی با ملک الشعراء بهار که واقعاً شنیدنی است را بیان داشتند.

داستان از قول آیت ا... حسن زاده از این قرار است :

خاندان قاجار اهل شعر و ادب و هنر بودند و به ادبا، شعرا و هنرمندان علاقه خاصی داشتند.

در آمل روستایی است خوش آب و هوا، که خاندان سلطنتی قاجار تابستانها برای تفریح و تفرج به این منطقه می آمدند در این سفرها گاهی ملک الشعراء بهار نیز به دستور و درخواست دربار قاجار آنها را همراهی میکرد؛ و چند روزی در این منطقه می ماندند.

در این روستا باغ بزرگی بود که به خاندان سلطنتی اختصاص داشت طبعاً عامه مردم امکان ورود به این باغ را نداشتند و محیط کاملاً حفاظت شده بود.

یکی از این روزها یک شیخ روحانی به درب باغ میآید و به نگهبان میگوید به جناب ملک الشعراء بهار بگویند قصد دارم شما را ببینم.

نگهبان پس از اعلان درخواست، مراجعت کرده و جواب میدهد که جناب ملک الشعراء فرمودند: فعلاً وقت ندارم و با شاهزاده ها جلسه دارم بعداً بیایید.

شیخ به نگهبان میگوید: به جناب ملک الشعراء بگویند اگر با شاهزاده ها جلسه ادبی دارید من هم مایلیم در این جلسه باشم و خدمت شما برسم

نگهبان باز در مراجعت، از عدم موافقت آقای بهار خبر می‌دهد و می‌گوید ملک الشعراء فرمودند این جلسه ادب و هنر است و فعلاً جای شما نیست.

برای بار سوم شیخ اصرار میکند که به جناب ملک الشعراء بگویید: اتفاقاً بنده به همین دلیل خدمت رسیدم و قصد دارم در این جلسه شرکت کنم.

وقتی نگهبان برای بار سوم درخواست شیخ روحانی را مطرح میکنند؛ در حالی که ملک الشعراء بهار از این همه سماجت ناراحت شده بوده؛ یکی از درباریها میگوید: جناب استاد اجازه بدهید بیاید داخل شاید حضور او باعث انبساط خاطر ما شود و با او قدری تفریح و تقنین کنیم. (مقصود این که وی را دست بیندازیم).

بالاخره نگهبان به درب باغ می‌آید و موافقت ملک الشعراء را برای حضور شیخ در باغ و شرفیابی به اطلاع وی میرساند.

شیخ به آرامی و با وقار وارد باغ میشود به ملک الشعراء بهار و دیگران سلام میکنند و از این که اجازه دادند در جلسه حضور یابد تشکر میکند.

ملک الشعراء بهار که روحیه ای ضد روحانی داشته است؛ در همان ابتدای ورود به شیخ میگوید: بگو ببینم چکار داری؟ این جلسه ادبی است و آقایان در حال اجرای قطعات ادب و شعر و هنر میباشند. تو را چه به این جلسه بگو کارت چیست؟

شیخ به آرامی و سکینه تمام و با تبسم میگوید: جناب ملک الشعراء بنده هم از این مسائل بی بهره نیستم و به قصد استفاده از محضر حضرتعالی خدمت رسیدم.

ملک الشعراء میگوید: اگر بی بهره نیستی میتوانی بگویی ایهام یعنی چه؟ بگو بینم چیزی در چنته داری یا نه؟

شیخ روحانی میگوید چشم بنده هم اکنون (ایهام) را بیان میکنم و برای این که تصدیق بفرمایید که میدانم؛ یک مثال کوتاه میزنم.

ملک الشعراء: بگو بدانم

شیخ میگوید: جناب استاد فرض کنید جنابعالی یک غلام دارید به نام مبارک، که یک روز صبح یک قرآن به او میدهید که تا شب با آن معامله و با منافع آن شب به خدمت شما بیاورد مبارک می رود و شب هنگام چون باز میگردد نه تنها منفعی حاصل نکرده بلکه قرآن را هم به باد داده است و دست خالی به خدمت شما می رسد.

باز تصور بفرمایید که بنده هم یک غلام دارم که اسمش نا مبارک است؛ بنده نیز صبح یک قرآن به او میدهم که تا شب داد و ستد کند و با منافع آن به بنده برگرداند نا مبارک می رود و پس از یک روز سوداگری یک قرآن را با ده شاهی (معادل نیم ریال) منافع برای من می آورد. پس مبارک شما همه سرمایه را به باد داده و نا مبارک من هم حفظ سرمایه کرده و هم منافع آورده است. حال اگر من بگویم گه نا مبارک من در ریش مبارک شما این یک ایهام است.

ملک الشعراء بهار بلند میشود و دو زانو مینشیند؛ در چهره اش تعجب و حیرت به وضوح دیده میشود به شیخ روحانی رو میکند و میگوید شما که هستید و از کجا آمده اید؟ و این مطلب را از کجا گرفته اید؟

شیخ میگوید بنده عبد ناچیز خداوند هستم از همین روستا از این مطالب هم در عالم بسیار است بخصوص در عالم علم و ادب و هنر.

ملک الشعراء میفهمد که با یک شیخ عادی و بقول خودش بیسواد و دور از فرهنگ و هنر طرف نیست و لذا از محضر وی میخواهد که نکات جالب دیگری بگوید. هرچه او سخن میگوید اعجاب ملک الشعراء بیشتر می شود.

بالاخره در مییابد که وی عالمی است وارسته و دانشمندی است پر مایه و لذا طرح دوستی و مراوده با وی برقرار میکند ابتدا در آمل کرسی درسی برای وی تدارک میبیند و پس از چندی ایشان را به تهران دعوت میکند و ایشان در مسجد عزیز ا... خان به تدریس می پردازند و علمای تهران از محضر وی کسب فیض میکنند.

بالاخره حوزه درس تهران برای او کوچک شمرده میشود و ایشان با جلالت زیاد برای تدریس در سطوحی بالاتر به اصفهان عزیمت و تا پایان عمر در حوزه علمیه اصفهان تدریس میکنند و در همین شهر هم دار فانی را وداع گفته و در تخت فولاد اصفهان به خاک سپرده میشوند.

ص: 39

## 12) نقش اخلاق در پیمودن راه سیر و سلوک

آیت ا... حسن زاده آملی

در جلسه ای که در روستای ایرا (از توابع آمل در جاده هراز) در خدمت آیت ا... حسن زاده آملی بودیم. ایشان قصه کوتاهی در مورد خودشان فرمودند که بسیار آموزنده است.

یک شب در منزل داخل کتابخانه ام مشغول مطالعه بودم در اطاقی دیگر بچه ها بازی میکردند و سرو صدای آنها مزاحم مطالعه من بود. چندین بار تذکر دادم که آهسته باشید من مطالعه میکنم ولی اثر نکرد و بچه ها همچنان با سر و صدای زیاد مشغول بازی بودند. من به اطاق آنها رفته و با داد زدن بر سرشان از آنها خواستم ساکت باشند؛ بچه ها ترسیدند و ساکت شدند.

ص: 40

فردای آن روز وقتی به کلاس درس وارد شدم استاد بدون اینکه بنده مطلبی بگویم، گفتند: آقای شیخ حسن به این صورت نمیشود راه را پیمود. دیشب بچه ها را ناراحت کردی چندین ماه عقب افتادی!

من تعجب کردم که چگونه استاد از قضیه دیشب من و بچه ها کاملاً مطلع میباشند از ایشان عذر خواهی کردم و عرض کردم جبران خواهم کرد.

ظهر در سر راه منزل مقداری تنقلات خریدم و با خود به منزل آوردم بچه ها را جمع کردم از یک یک آنها عذر خواهی کردم و به هر کدام مقداری تنقلات دادم و از آنها اقرار گرفتم که از بابت دیشب من را ببخشند.

بچه ها خوشحال شدند و تا اندازه‌های جبران مافات شد.

ص: 41



آیت ا... حسن زاده آملی

حجه الاسلام حاج شیخ محمد دشتی عمر کوتاهی داشتند ولی بسیار پر برکت وی در روستای آزادمون از توابع محمدآباد آمل به دنیا آمدند و پس از تحصیلات ابتدایی به حوزه علمیه آمل رفتند و سپس عازم قم شدند تا پایان عمر به کار تدریس و تحقیق و تألیف مشغول بودند بیش از 50 و بهار از عمر وی نگذشته بود که خزان عمرشان فرا رسید آقای دشتی به

امام علی (ع) و نهج البلاغه عشق می ورزیدند و بیشترین ساعات عمر شریفشان را در این راه صرف میکردند.

حقیقتاً میتوان گفت تا قبل از آقای دشتی نهج البلاغه به صورت امروزی در دسترس دانشجویان طلاب و حتی اهل علم قرار نگرفته بود. بیش از هزار سال از جمع آوری نهج البلاغه توسط سید رضی (ره) میگذرد و

ص: 42

در طول این هزار سال محققین بسیاری از اهل سنت و شیعه در ترجمه و تفسیر و شرح آن کوشیده اند ولی برای مردمی کردن نهج البلاغه و بردن آن در دانشگاهها، مدارس و عامه مردم توفیق آقای دشتی از همه بیشتر بود.

اولین کتابی که ایشان در رابطه با نهج البلاغه تدوین کردند (المعجم المفهرس لا لفاظ نهج البلاغه) نام داشت. که بزرگان حوزه، تعبیر زیبایی راجع به آن داشتند.

آیت ا... جوادی آملی فرموده بودند مشکل ما در مراجعه به نهج البلاغه حل شد. قبل از این گاهی باید مدتها دنبال یک مطلب می گشتیم و هم اکنون به راحتی سراغ مطالب نهج البلاغه می رویم.

حضرت آیت ا... نجفی مرعشی فرموده بودند: کار بزرگی کردید، کاری مردانه علی مرد است و از او پاداشی مردانه خواهید گرفت.

آقای دشتی قریب 110 جلد کتاب در رابطه با نهج البلاغه و سخنان ائمه اطهار تألیف نموده اند که اکثر آنها چاپ شده و آن تعداد هم که عمر کوتاه او اجازه چاپ آنها را نداد؛ انشاء ا... مؤسسه تحقیقاتی امیرالمؤمنین در قم که خود از اقدامات ماندگار وی میباشد به چاپ خواهد رسانید. بالاخره در روز اول ماه صفر سال 1422 هجری قمری ایشان در سن 50 سالگی در یک سانحه دلخراش رانندگی دار فانی را وداع گفتند و مدت 10 روز در حالت کما بودند که در این مدت شخصیتهای مختلف علمی، حوزوی، دانشگاهی و دولتی از ایشان عیادت میکردند. از جمله شخصیتهایی که از ایشان عیادت کردند حضرت آیت ا... حسن زاده آملی بودند که پس از ملاقات گفته بودند:

(فَرُوحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ)

و پس از فوت ایشان هم با حضور در منزل آقای دشتی (که ما هم در خدمت ایشان بودیم) فرمودند :

وقتی در تهران در بیمارستان ایشان را دیدم متوجه شدم در حال پرواز و پیوستن به عوالم معنا میباشد و انشاءا... جایگاه ایشان جنه النعیم است. هم اکنون نیز عرض میکنم که منزلت ایشان در آن عالم فَرُوْحٌ وَرِيْحَانٌ وَ جَنَّتٌ نَعِيمٌ است.

روحش شاد و آثارش ماندگار باد.

ص: 44

استاد الهی قمشه ای - مترجم قرآن کریم

در دوره دانشگاه استادی داشتیم که از شاگردان آیت ا... الهی قمشه ای بود. این استاد که معارف تدریس میکردند؛ یک روز خاطره ای زیبا از آقای الهی قمشه ای تعریف کردند که خواندن آن خالی از لطف نیست. یک روز در تهران سوار اتوبوس شدم در آن روزها جوان بودم و طبعاً از نظر حفظ ظاهر و آراستگی بسیار بخودم می رسیدم؛

وقتی روی صندلی اتوبوس نشستم ایستگاه بعدی یک شیخ کوتاه قد، نحیف و لاغر و بسیار ساده وارد شد و کنار من نشست من در حالی که با نظر حقارت به این شیخ نگریستم؛ بدون سلام و بی توجه بیرون اتوبوس را نگاه میکردم شیخ وقتی روی صندلی قرار گرفت به من سلام کرد و

ص: 45

احوالپرسی نمود؛ من هنوز هم نمیخواستم با او وارد صحبت دوستانه شوم. ایشان از شغل من پرسید و من گفتم که به تازگی دانشجوی شده ام.

شیخ وقتی متوجه شد که من قرار است در رشته معارف تحصیل کنم؛ بنده را تشویق کرد و اظهار امیدواری نمود که در این رشته موفق شوم. چند دقیقه بعد او پیاده شد و بنده هم یکی دو ایستگاه بعد پیاده شدم.

یک سال از این ماجرا گذشت یک روز در دانشگاه آن شیخ به عنوان استاد به کلاس ما آمد من که این درس را با آقای الهی قمشه ای گرفته بودم متوجه شدم این استاد فرزانه که امروز برای دانشجویان رشته معارف افتخاری است همان شیخ ساده ای است که یک سال پیش او را در اتوبوس دیده بودم. در آن حال در مقابل سادگی، بزرگواری و خاکساری این دانشمند فرزانه احساس حقارت کردم و آموختم که انسانها را نبایستی با شکل ظاهر و بخصوص مشی ساده آنها در زندگی مورد ارزیابی قرار داد. استاد سپس اضافه کردند و بدین ترتیب من از ارادتمندان آقای الهی قمشه ای شدم و در تمام دوران زندگیم پیوسته از محضر ایشان کسب فیض می‌کردم

ص: 46

## 15) اولین گام برای رسیدگی به امور شهدا

آیت الله مدنی شهید محراب

اولین شهید دوران انقلاب در اصفهان شهید علی ذاکر حسین آبادی بود. که در حسین آباد اصفهان به شهادت رسید همزمان با تحصن مردم در منزل آیت ا... خادمی، در حسین آباد اصفهان اطراف منزل آیت ا... طاهری جوانان انقلابی تظاهرات کردند و علی ذاکر که جوانی دانشجو بود توسط عوامل ساواک به سرکردگی نادری رئیس کمیته ساواک شاه به شهادت رسید. پس از او چندین شهید در شب پنجم رمضان در اطراف منزل آیت ا... خادمی تقدیم انقلاب شدند.

که از آن جمله شهید اصغر نوری را میتوان نام برد.

بعد از واقعه تحصن در منزل آیت ا... خادمی در حالی که هنوز آیت ا... طاهری در تبعید بودند، به اتفاق چند نفر از دوستان به قم منزل آیت ا... مدنی رفتیم. ایشان به تازگی از تبعید آمده بودند و ملاقات با ایشان برای انقلابیون مغتنم بود. آیت ا... مدنی چند سالی در نورآباد ممسنی تبعید بودند و در آنجا به تربیت جوانان همت می گماردند.)

ص: 47

در این دیدار بنده گزارشی از وضعیت اصفهان، اعتصابات، تحصن در منزل آیت ا... خادمی و شهدا دادم. آیت ا... مدنی به شدت تحت تأثیر قرار گرفته و گریه کردند من توضیح دادم که در فکر هستیم یک هیأتی برای رسیدگی به امور شهدا در اصفهان تشکیل دهیم.

آیت ا... مدنی این کار را تأیید و تشویق کردند و به اتاقی دیگر رفتند و 3000 تومان پول آوردند؛ به من دادند و گفتند: این مبلغ را در آن هیأت صرف امور شهدا کنید. این اولین قدم برای سرپرستی امور شهدا در اصفهان بود.

ما در این جلسه درخواست دیگری هم داشتیم که آیت ا... مدنی به اصفهان بیایند ولی ایشان قبول نکرده و گفتند: در اصفهان روحانیون شایسته ای هستند که احتیاج به مثل من نیست.

در مراجعت از قم بنده این مبلغ را در اختیار هیأتی که برای همین امر تشکیل شد و شامل مرحوم آقای مهندس حسین نیلی (وزیر اسبق معادن) آقای مهندس حامدیان (مدیر کل اسبق ارشاد اصفهان) و آقای محمد معزی (نماینده اسبق اصفهان در مجلس شورای اسلامی) بود؛ قرار دادم و آنان این مسئولیت را پذیرفتند.

آیت ا... گزی

یک شب به مناسبتی در خدمت حضرت آیت ا... حاج شیخ حیدر علی محقق بودیم ایشان سالهای آخرین عمرشان را طی میکردند و از برکت عبادت و طاعات هنوز سر زنده بودند و مجالست با ایشان مسرت بخش و نشاط آور بود.

یادم هست قبل از اذان مغرب در ماه مبارک رمضان خدمت ایشان رسیدم. روزه بودند و از شدت ضعف خوابیده بودند. ایشان بالغ بر 100 سال عمر داشتند و تا آخرین تا آخرین سالهای عمر روزه میگرفتند. در آن شب که قرار بود آیت ا... محقق در مورد اختلاف پیش آمده بین دو نفر قضاوت کنند، یک ساعتی جلسه در خدمت ایشان برقرار شد بالاخره ایشان از اینکه به صراحت حکم بدهند و قضاوت کنند استنکاف ورزیدند و قبول نکردند. و به این جمله آیت ا... گزی تمسک جستند و فرمودند:

من شاگرد آیت ا... گزی بودم، ایشان میفرمودند: من 70 سال اصلاح ذات البین کردم اختلافات مردم را بر طرف کردم؛ اما یکبار قضاوت نکردم. چون میترسیدم حکمی صادر کنم که مطابق با واقع نباشد. امر قضاوت امر بسیار مشکلی است.

ص: 49



آیت ا... صدوقی شهید محراب

یکی از چهره های برجسته انقلاب اسلامی ایران که به حق در پیشبرد انقلاب مخصوصاً در استان یزد نقش بسیار مؤثری داشتند؛ آیت ... صدوقی روحانی فهیم، آگاه و پر نفوذ و معنوی یزد بودند. در دوران اعتصابات به دستور ایشان تمام بانکهای شهر یزد تعطیل و برای راه اندازی کار مردم از هر بانکی یک شعبه باز بود. تسلط ایشان به اوضاع شهر و پیروی بی چون و چرای مردم از دستورات وی، یک انسجام سازنده در استان یزد ایجاد کرده بود.

آیت ا... صدوقی برای دیدار با امام امت به فرانسه رفته و چند روزی در نوفل لوشاتو اقامت کردند. در مراجعت به ایران و در سر راه یزد، یکی دو روز در اصفهان ماندند که در منزل آیت ا... حاج سید اسماعیل هاشمی سکونت گزیدند.

ص: 50

علماء اصفهان، انقلابیون و اقشار مختلف مردم برای دیدار با ایشان به منزل آیت ا... هاشمی می آمدند و در مواقع مناسب ایشان صحبت میکردند و مردم را در راه اسلام و انقلاب به پایداری و استقامت تشویق مینمودند.

در یکی از سخنرانی ها که جمعیت نسبتاً زیادی از روحانیون و مردم در آنجا حضور داشتند ایشان در مورد مطالب و دستورات کسب کرده از محضر رهبر انقلاب امام خمینی در پاریس دقایقی صحبت کردند؛ و پیام امام را که در شرایط کنونی وظیفه چیست؟ را برای مردم بیان کردند.

حقیر به دلیل دوستی نزدیک و همکاری تنگاتنگ با آقای مهندس مجتبی هاشمی فرزند آیت ... هاشمی زمان بیشتری را در منزل ایشان بودم. در آن روز خوب به خاطر دارم که پس از اتمام صحبت های آیت ا... صدوقی یکی از آقایان روحانی نزدیک ایشان رفت و به صورت درگوشی سؤال کرد امام خمینی پیام خصوصی برای روحانیون ندادند.

آیت ا... صدوقی با صدای نسبتاً بلند روی به مردم حاضر در جلسه کردند و گفتند: امام پیام خصوصی با کسی ندارد و حرکت امام، پیام امام و فرمان امام عام است و همه بایستی در صحنه باشند. یعنی دستورات امام جهان شمول است و حرف پشت پرده و خصوصی با هیچ قشری ندارد.

در سال 1359 شهید رجایی نخست وزیر وقت ایران به اصفهان آمدند. در آن زمان من مدیر کل بنیاد مستضعفان اصفهان بودم.

پس از استقبال از شهید رجایی به اتفاق مسئولین استان در معیت ایشان به یکی از پایگاههای نظامی رفتیم. در سالن نسبتاً بزرگی همه نشستند و جناب آقای نخست وزیر پشت تریبون قرار گرفتند تا سخنرانی کنند.

پس از سلام و تشکر و تقدیر از حاضرین و بیان اینکه برای چه منظوری به این سفر آمده اند، گفتند: ما دیگر مطلبی نداریم که نیاز به انعکاس خبر آن باشد؛ پس خبرنگاران و روزنامه نگاران و گزارشگران صدا و سیما می توانند تشریف ببرند. و سپس به گفتگوی دوستانه با حاضرین پرداختند و از وضعیت مملکت، مشکلات و راهکارها صحبت کردند چند دقیقه ای که گذشت شهید رجایی لحظاتی سکوت کردند و سپس خطاب به حاضرین گفتند: اگر الان از تهران یک مقام مافوق نخست وزیر با من کاری داشته

باشد و من مجبور شوم 20 دقیقه برای جوا بگویی تلفن بروم و بر گردم شما اجازه میدهید؟

برخی از بزرگانی که در ردیف جلو جلسه نشسته بودند؛ گفتند: آقای نخست وزیر اختیار دارید؛ میشینیم تا بروید و بیایید.

شهید رجایی در حالی که دست چپ را اشاره به بالا می کردند گفتند: گوش کنید صدای اذان ظهر را میشنوید؟ خداوند تبارک و تعالی پیام فرستاده که وقت نماز است. ما نماز را میخوانیم و سپس برای حرف زدن وقت داریم. همین جا هم نماز میخوانیم. من قول میدهم خیلی لباسمان کثیف نشود، معلوم است زمین این سالن تمیز است. اگر از آقایان کسی هم خیلی حساسیت دارد روی کت من نماز بخواند من بعداً آن را تمیز میکنم.

صدای احسنت، صلوات و تکبیر از میان جمعیت بلند شد. در حالی که عده ای هم گریه میکردند.

و برای سلامتی نخست وزیر حزب ا... مملکت امام زمان (ع) صلوات فرستادند. بالاخره قرار شد به نمازخانه برویم. همه جمعیت به نمازخانه رفتیم و آنجا نماز جماعت را همراه با شهید رجایی خواندیم.

یاد باد آن روزگاران یاد باد

ص: 53

آیت ا... حسن امامی

این داستان مربوط است به سالهای قبل از انقلاب اسلامی. در سال 1353 صندوق قرض الحسنه امام حسن مجتبی (ع) زیر نظر حضرت آیت ا... حاج آقا حسن امامی و با پیشنهاد شهید بزرگوار حاج آقا حسن صدر ارحامی (که در دوران دفاع مقدس شهید شدند) و عده ای دیگر از شخصیت‌های مذهبی و دلسوز از جمله مرحوم حاج سید اصغر طباطبایی، حاج محمود نوری پدر شهیدان اصغر و علی نوری، حسن بنایی، حاج سید تقی ابطحی، سید محمد موسوی، کثیری، جعفرزاده و اینجانب تأسیس شد. بنده نیز با علاقه زیادی که به امور خیر و عام المنفعه داشتم در حالی که 23 ساله بودم و به تازگی خدمت نظام وظیفه ام تمام شده بود؛ در تأسیس و اداره صندوق کمک می‌کردم.

ص: 54

جلسات صندوق هر 15 روز یکبار و در منزل یکی از اعضاء تشکیل می شد. ابتدا آیت ا... امامی مطالبی میفرمودند و بعد وامها تصویب میشد و سپس شام میخوردیم و جلسه به پایان میرسید. یکی از این جلسات در منزل برادری بزرگوار، مخلص و حزب اللهی تشکیل شد که به نظر میرسید از وضع مالی مناسبی نسبت به دیگر اعضاء برخوردار نیست.

در آن شب این برادر عزیز در منزل کوچک خود که حیاط آن ده متر بیشتر نبود با یک منقل کوچک و ذغالی که آماده کرده بود از اعضاء هیأت امناء صندوق با کباب پذیرایی کرد. من با توجه به سن و سالم و اینکه جوانترین فرد جلسه بودم معمولاً پر کارتر و در عین حال نسبت به حرکت اعضاء حساس و تیز بین بودم. پرونده ها را می آوردم و میبردم و در بسیاری از امور رابط بین اعضاء بودم.

در آن شب وقتی اعضاء فهمیدند که میزبان در تدارک کباب است با تعبیرهای مختلف و جملات گوناگون به ایشان تفهیم میکردند که ما از شما انتظار نداشتیم که کباب درست کنید؛ و این برادر تنگدست بزرگوار را به نحوی مورد تحقیر محترمانه قرار میدادند. اگرچه در قالب دلسوزی و ملاحظه ایشان بود.

من میدیدم که ایشان از این جملات ناراحت و دلگیر میشود ولی با لبخند همیشگی خود به آقایان گفت: قابل شما نیست من وظیفه خود میدانستم یک غذای مناسب تهیه کنم.

در بین اعضاء آیت ا... امامی تنها کسی بودند که بدون هیچگونه اظهار نظری از ایشان برای شامی که تدارک دیده اند از او تشکر و قدردانی میکردند.

بالاخره سفره پهن شد و کباب ها پخته شد و برای هر فردی یک بشقاب یک نان محلی و چند سیخ کباب گذاشته شد و میهمانان مشغول تناول شدند.

جوانی باعث شده بود با کنجکاوی به نحوه استفاده میهمانان از غذا توجه کنم.

نتیجه این بود که همه آقایانی که به نحوی میگفتند: ما انتظار این غذا را نداشتیم با پرده برداری از روی سیخهای کباب همه آن را تناول کردند. در این میان آیت ا... امامی بدون اینکه نان خود را جابجا کنند و کسی متوجه شود مقدار بسیار کمی از گوشت را در حالی که زیر نان بود خوردند و قسمت اعظم آنرا برای خانواده میزبان که همسر و چند نفر بچه ریز و درشت بودند و طبعاً شام نخورده بودند؛ باقی گذاشتند. و بدین وسیله هم با بزرگواری، میزبان را از اینکه غذای خوبی تهیه کرده بود تحقیر و سرزنش نکردند و هم با زهد و تقوی ملاحظه افراد خانواده را نمودند. این ماجرا برای بنده که جوئی فضاثل اخلاقی بودم درسی بسیار آموزنده و فراموش نشدنی بود.

زهد یعنی اینکه از خود بگذری \*\*\* و اگذاری سهم خود بر دیگری

ص: 56

## 20 تبرک جستن از خردسال ترین حافظ قرآن

دکتر سید محمد حسین طباطبائی

حجه الاسلام حاج آقا مهدی مظاهری

یک روز در باغ دار القرآن الکریم اصفهان در اصفهانک در خدمت جناب آقای حاج آقا مهدی مظاهری روحانی برجسته شهر اصفهان و در خدمت آقای دکتر سید محمد حسین طباطبائی خردسال حافظ قرآن کریم بودیم. در این جلسه پدر بزرگوار دکتر و حاج آقا مصطفی یراقی مدیر عامل دار القرآن و عده دیگری از مؤمنین حضور داشتند.

پس از اقامه نماز ظهر و عصر در سالن باغ نشسته بودیم و در مورد قران صحبت میکردیم یکی از آقایان مسئول به اطاق وارد شدند و به حاج آقا مهدی مظاهری گفتند: نهار آماده شده اجازه می دهید سفره را پهن کنیم. آقای مظاهری فرمودند:

ص: 57



از آقای دکتر طباطبایی پرسید؛ توجه همه حضار به آقای سید محمد حسین طباطبایی جلب شد.

ایشان که در آن زمان 5 تا 6 سال داشتند، پس از اندکی تأمل گفتند:

(و انزل علينا مائدة من السماء)

همه حاضرین در جلسه تبسم کردند و آفرین گفتند و آقای مظاهری به آن مسئول فرمودند: آقا اجازه دادند؛ نهار را بیاورید.

سفره پهن شد و همه مشغول تناول شدند. یک لیوان کوچک نوشابه برای آقای طباطبائی ریختند و ایشان در حین غذا مقداری از نوشابه را خوردند؛ در پایان غذا حاج آقا مظاهری لیوان نوشابه آقای طباطبایی را که هنوز مقداری نوشابه در آن بود برداشتند و گفتند.

من بقیه این نوشابه را که آقای دکتر خورده اند به نیت شفا و تبرک میخورم و اعتقاد من به این کار از آن عالم سنی در عربستان کمتر نیست و نوشابه را سر کشیدند.

سپس پرسیده شد داستان عالم سنی چیست؟ پدر آقای دکتر طباطبایی گفتند: در سفری که به عربستان داشتیم یک روز در یک کاخ درباری عده ای از علمای سنی به افتخار آقای سید محمد حسین طباطبایی ضیافت ناهاری بر پا نمودند؛ و یکی از علمای سنی پس از اینکه با ابعاد دانش آقای محمد حسین نسبت به قرآن آشنا شد سر سفره غذا، نیم خورده نوشابه ایشان را خورد و گفت من بدینوسیله به حافظ قران تبرک می جویم. و این از عجایب روزگار است که یک نفر عالم سنی در عربستان در یکی از کاخهای دربار نسبت به یک فرد شیعه چنین شیفته شود که نیم خورده نوشابه او را بخورد و بلند بگوید: من به وسیله این کار تبرک میجویم. خداوند بیداری و بصیرت به همه مسلمانان عنایت فرماید و حقایق کتمان شده اسلام را از پشت پرده ابهام به در آورد.

استاد شهریار

شبی در خدمت استاد شهریار شاعر نامی معاصر از وی پرسیدم: استاد بهترین شعری که تا کنون سروده اید کدام است؟

استاد شهریار گفتند: به چه زبانی؟ پرسیدم شما به چند زبان شعر گفته اید؟

استاد: گفتند به چهار زبان فارسی، ترکی، فرانسوی و عربی و سپس توضیح دادند به تمام این زبانها غزل گفته ام و در هر کدام نیز غزلیاتی هست که بسیار گل کرده و از بهترین هاست. گفتم: استاد زبان فارسی را بگویید؟

گفتند:

علی ای همای رحمت توجه آیتی خدا را \*\*\* که به ما سوا فکندی همه سایه هما را

سؤال کردم به زبان ترکی چه؟

ص: 59

استاد گفتند: (حیدر بابا) و قطعاتی از آن را با لهجه ترکی خواندند.

در این جلسه عده ای از اهالی تبریز حضور داشتند و من میدیدم که با خواندن شعر حیدر بابا توسط استاد شهریار اشک از چشمان آنها سرازیر شد. خود استاد هم تحت تأثیر قرار گرفتند. تأثیر یک شعر خوب در افراد آنچنان است که عواطف و احساسات را تحریک میکند و اگر دارای پیام عزت، شرف، مردانگی و خدا جویی باشد انسانها را میسازد.

ص: 60

## 22) اولین شعر در زمان کودکی

استاد شهریار غزلسرای بزرگ معاصر

شبی در تبریز خدمت استاد شهریار شاعر بزرگ معاصر بودیم. جلسه تا پاسی از شب به طول انجامید و استاد مطالب زیادی برای بنده گفتند. اما داستان سرودن اولین شعر استاد شهریار بسیار جالب و شنیدنی است. از زبان استاد بشنوید: دودمان ما از عشایر و ترکهای فارس بودند و در فارس زندگی میکردند، پدر بزرگ من تصمیم میگیرد که از فارس به منطقه دیگری کوچ کند و شهر تبریز را انتخاب میکند. من 5 ساله بودم که همراه با پدر، مادر، پدر بزرگ، مادر بزرگ و عده ای از اقوام از شیراز و از طریق اصفهان راهی تبریز شدیم در آن زمان وسیله مسافرت اشتر و الاغ بود و بایستی کاروان چند ماه در راه باشد تا به تبریز برسد.

ص: 61

یکی از مناطقی که ما چند روز در آن توقف کردیم منطقه مهیار بین راه شیراز به اصفهان نزدیک شهرضا بود که پس از توقف در آنجا به سمت اصفهان حرکت کردیم.

مادر بزرگ من یک کنیز و خدمه داشت به نام خورشید خانم که کارهای پخت و پز خانواده را در سفر و حضر انجام میداد. یک روز در مهیار خورشید خانم به دستور مادر بزرگ قرار شد آتش برگ درست کند؛ دیگ را روی اجاق صحرایی گذاشتند و زیر دیگ را با هیزم آتش روشن کردند. من در حالت بچگی یک چوب بین دو پایم روی زمین میکشیدم و به تصور بچه گانه اسب سواری میکردم و چون دیگ آتش و آتش زیر آن برایم تازگی داشت با چوب دور دیگ آتش میچرخیدم. خورشید خانم به من گفت: اینجا بازی نکن چون گرد و خاک داخل دیگ آتش می رود. ولی من اعتنایی نکردم چند بار خورشید خانم تذکر داد ولی من همچنان با حالت بچگی دور دیگ تاب میخوردم. تا بالاخره خورشید خانم عصبانی شد و کتف من را گرفت و چند متر دورتر از دیگ برد و من را دعوا کرد و گفت: اینجا بازی کن.

من پس از چند دقیقه در حالی که خورشید خانم سر دیگ مشغول همزدن آتش بود از پشت سر آمدم و با همان چوب که برای من نقش خر را بازی میکرد به پای خورشید خانم زدم خورشید خانم ناراحت شد پایش را گرفت و رو به مادرم کرد و گفت: ببین این بچه با من چکار میکند. من فرار کردم مادرم نیز به دنبالم دوید و وقتی من را گرفت به شدت روی دستم زد و گفت: مردم، آزار چرا خورشید خانم را اذیت کردی؟ تو گناه کردی برو دوستت ندارم.

من گریه کردم و به حالتی محزون رفتم گوشه ای نشستم و با خود فکر میکردم که چرا مردم آزاری کردم و چرا گناه کردم. ناگهان این شعر به ذهنم آمد و با خود زمزمه کردم:

من گنهکار شدم وای بمن وای بمن \*\*\* مردم آزار شدم وای بمن وای بمن

و این اولین شعر شاعر بزرگ معاصر، غزلسرای نامی محمد حسین شهریار بود.

ص: 63

## 23) والفجر، و الشمس

استاد شهريار شاعر معاصر

در جلسه ای خدمت استاد شهريار شاعر نامی غزلسرای معاصر بودم. جلسه بسیار خودمانی و بدون تکلف بود و من با استاد دوستانه صحبت میکردم. در ضمن گفتگو از او پرسیدم نظر شما راجع به انقلاب و امام خمینی چیست؟ و از او خواستم آنچه در دل دارد بیان کند. استاد شهريار گفتند: و الفجر و دیگر چیزی نگفتند. لحظاتی گذشت؛ گفتم بیشتر شرح دهید استاد گفتند: و الفجر و بعد از آن و الشمس. گفتم استاد سرا پا گوشم تا شرح آنرا بشنوم.

استاد شهريار: گفتند و الفجر و انشاء... بعد از آن و الشمس و سپس باب صحبت را باز کردند و این چنین گفتند:

امام خمینی و انقلاب ایران و الفجر است، فجر طالع شده و جهان را به روشنایی و نور نوید میدهد. در این هیچ شکی نیست. ولی نور فجر از

ص: 64

خودش نیست عاریتی است. نور از شمس است و فجر پیام رسان. سپس افزود، توجه کنید! چون فجر میرسد شمس هم بعد از آن در راه است و خواهد آمد؟ و یا چون شمس قصد آمدن دارد به وسیله فجر پیام میفرستد برو خبر کن که من در حال آمدن هستم. اصلاً فجر به خودی خود اصالت ندارد. اگر شمس در کار نباشد فجر نوری ندارد (یعنی فجری در کار نیست). این شمس است که چون میخواهد طلوع کند فجر پیدا میشود. شمس، امام زمان (عج) است. هیچ شک نکنید که در راه است او بزودی خواهد آمد و فجر آن امام خمینی آمده است که بگوید شمس در راه است من معتقدم که اگر ظهور نزدیک نبود این انقلاب تحقق نمی یافت. یعنی اگر خورشید قصد طلوع کردن نداشت سپیده صبح زده نمیشد قدر این

فجر و سپیده صبح را داشته باشید و منتظر خورشید باشید.

و الفجر و بعد از آن و الشمس بلکه و الشمس و پیام آور آن و الفجر و سپس استاد شهریار در حالی که یک حالت روحانی پیدا کرده بودند؛ گفتند: او خواهد آمد و الشمس ظاهر خواهد شد.

ص: 65



استاد شهریار

در تابستان سال 1362 یک شب میهمان شاعر گرانمایه غزل سرای معاصر استاد شهریار بودم. در آن جلسه که بیش از 4 ساعت به طول انجامید، ضمن گفتگوهای فراوان از استاد پرسیدم زیباترین شعری که تا کنون شنیده اید کدام شعر است؟ استاد شهریار با قدری تأمل و البته بدون توضیح گفتند:

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

من پرسیدم: استاد واقعاً این زیباترین شعری است که شنیده اید؟

استاد شهریار: گفتند مگر نه این است که سخن چون از دل بر آید لاجرم بر دل نشیند؟ شما کدام شعر (در طول تاریخ) را سراغ دارید که دهها میلیون انسان از عمق جان آنرا بخوانند؟

پس دلنشین ترین شعر و البته زیباترین شعر همین است و یکبار دیگر زمزمه کردند:

خدایا، خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگه دار

## 25) دو محمد حسین دو یار دبستانی

محمد حسین شهریار - محمد حسین طباطبائی

استاد شهریار، شاعر نامدار ایران در جلسه ای که در خدمتشان بودیم؛ این خاطره را نقل کردند:

خانواده ما پس از مهاجرت از فارس به تبریز، در یک محل قدیمی شهر تبریز زندگی میکردند؛ در آن زمان هنوز مدرسه به صورت امروزی نبود و من به مکتب می رفتم. در همان کوچه منزل دیگری بود آنها هم پسری داشتند که محمد حسین نام داشت. من یک سال از او بزرگتر بودم و با هم همبازی بودیم و چون من از او یکسال زودتر به مکتب رفته بودم؛ پدر و

مادر محمد حسین از من خواستند که به او درس بدهم خلاصه او هم در درس و هم در بازی همه جا با من بود. پس از مدتی ما از آن محله رفتیم و من دیگر محمد حسین را ندیدم از آن زمان سالها گذشت تا زمان شهادت آیت ا... مطهری.

ص: 67

پس از شهادت آیت ا... مطهری یک شب در تلوزیون در مورد شخصیت آیت ا... مطهری با عده ای از علما و بزرگان مصاحبه می کردند و من مصاحبه ها را می دیدم. وقتی نوبت مصاحبه علامه محمد حسین طباطبایی شد، چهره ایشان برایم آشنا بود. مدتی فکر کردم و بالا-خره خاطرات 60 الی 70 سال پیش برایم تازه شد؛ و دریافتم که این همان محمد حسین طباطبایی همبازی و هم درس دوران کودکی ام است. خاطرات شیرین آن دوران برایم تجدید شد. استاد شهریار سپس آه سردی کشید و گفت: بله من و علامه طباطبایی دو یار دبستانی بودیم.

ص: 68

آیت ا... نجفی مرعشی، شهریار

مرحوم حضرت آیت ا... نجفی مرعشی روزی به یکی از نزدیکان خود میفرمایند: شاعری به نام شهریار داریم؟

میگویند: بله، در تبریز زندگی میکند؛ و از غزلسرایان معاصر است.

آیت ا... مرعشی میگویند: میخواهم ایشان را ببینم.

استاد شهریار دعوت میشود؛ و در یک سفر به قم خدمت آیت ا... مرعشی میرسد.

پس از سلام و احوال پرسی به شهریار میگویند: شما اخیراً شعری در باره حضرت علی (ع) گفته اید؟

شهریار می گوید: یک غزل شروع کرده ام ولی هنوز تمام نیست و مطلع آن این است: علی ای همای رحمت تو چه آیتی خدا را

آیت ا... مرعشی مصراع بعد آن را می خوانند: که به ما سوی فکندی همه سایه هما را. شهریار تعجب می کند و می گوید: من هنوز این غزل را برای کسی نخوانده ام و هنوز تمام نیست شما از کجا مصراع دوم بیت اول آن را خواندید؟

آیت ا... نجفی مرعشی تبسمی میکنند و میگویند: در عالم رویا دیدم آقا امیر المؤمنین علی (ع) در یک جلسه تشریف دارند و عده ای از سخنوران و شعرا خدمت ایشان هستند و قطعات ادبی می خوانند. حضرت فرمودند شهریار را بگویید بیاید. شما آمدی و این غزل را خواندی و من بیت اول آن را از حفظ کردم. شما بدانید که مورد عنایت آقا هستید و این

غزل را تمام کرده و منتشر کنید.

در جای دیگر از قول آیت ا... بهاء الدین نقل شده که فرمودند خداوند متعال برزخ را به خاطر همین غزل از شهریار برداشت.

ص: 70

## 27) مبارزه برای خدا - مقاومت با یاد خدا

حجة الاسلام سید محمد احمدی

در بین انقلابیون و مجاهدین دوران مبارزه با نظام ستم شاهی در اصفهان جناب آقای حجة الاسلام سید محمد احمدی یک نمونه منحصر بفرد و بینظیر بودند. ایشان در سخنرانی های خود چه در دوران خفقان (سالهای 55-42) و چه در آستانه پیروزی انقلاب (سالهای 57-56) به رژیم شاه حمله می کردند؛ و جنایات شاه و دربار را روی منبر یادآور می شدند و پیوسته با ساواک شاه درگیر و در حال جست و گریز بودند.

در سال 57 چند ماه قبل از پیروزی انقلاب بعد از چند ماه زندگی مخفی (پس از سخنرانی در مسجد حکیم اصفهان) دستگیر شدند و چند روزی در کمیته ساواک اصفهان در خیابان کمال اسماعیل زیر شکنجه بودند و سپس به کردستان تبعید شدند. پس از آزادی و در دیداری که ما با ایشان داشتیم ضمن مطالب دیگر این نکته را نیز برایشان گفتند:

ص: 71

روزی که مرا دستگیر کردند؛ از صبح تا ظهر به وسیله شلاق برقی من را میزدند. بدون وقفه و بدون اینکه حرفی بزنند. به این صورت که من را به رو خوابانیده بودند و با شلاق برقی پذیرایی میکردند. چون با شلاق دستی خسته میشدند.

ظهر که شد شلاق خاموش شد و به من گفتند از جا بلند شوم. من پس از آن همه شکنجه میخواستم تبسم کنم و به آنها بفهمانم که شلاق شما خیلی در من اثری نداشت؛ ولی خودم را کنترل کردم چون احتمال داشت با این لبخند ظهر تا عصر هم باز شلاق بخورم.

آقای احمدی میگفتند: در تمام این ساعاتی که به من شلاق می زدند من به یاد خدا بودم و ذکر میگفتم و از او استمداد می طلبیدم لذا یاد و ذکر خدا تحمل شلاق و شکنجه را بر من آسان کرده بود.

مردان خدا پرده پندار دریدند \*\*\* یعنی همه جا غیر خدا هیچ ندیدند

دکتر محمد حسین طباطبایی نابغه معاصر

حاج آقا مهدی مظاهری

یک روز منزل آقای حاتم زاده در خیابان شمس آبادی اصفهان به اتفاق حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ مهدی مظاهری و عده ای از دوستان در خدمت حافظ قرآن، نابغه خرد سال معاصر دکتر سید محمد حسین طباطبایی بودیم. ایشان به اتفاق پدرشان از قم آمده بودند؛ چند جلسه داشتند و بنده حقیر هم در این جلسات با ایشان همراه بودم از جمله این جلسات منزل آقای حاتم زاده. در این جلسه در مورد مطالب زیادی با ایشان صحبت شد؛ و چون دکتر محمد حسین و پدرشان با آقای مظاهری انس زیادی داشتند؛ جلسه دوستانه و خودمانی بود و از هر دری سخنی به میان می‌آمد و آقای محمد حسین با آیات قرآن جواب میدادند.

ص: 73



در پایان جلسه و در حالی که بنده به اتفاق آقای مظاهری و حاج آقا مصطفی یراقی منزل آقای حاتم زاده را ترک می‌کردیم؛ آقای مظاهری روی پله ها به آقای محمد حسین گفتند:

آقای طباطبایی یک جمله هم در مورد من بگویدا!

آقای سید محمد حسین طباطبایی تأمل کوتاهی کردند و سپس گفتند: سیما هم فی وجوههم من اثر السجود.

آقای مظاهری تبسمی کردند و از ایشان تشکر کردند. پدر آقای محمد حسین که شاهد این گفتگو بودند؛ روی به آقای مظاهری کردند و گفتند: ایشان در مورد هیچ کس اغراق و مبالغه نمی‌کنند و آنچه را که معتقدند با آیات قرآن بیان میکنند.

آقای مظاهری با تشکر مجدد از آقای محمد حسین و دیگران خداحافظی کردند و از منزل خارج شدیم. آقای دکتر سید محمد حسین طباطبایی در آن تاریخ بین 5 الی 6 ساله بودند خاطرات ارزنده دیگری از ایشان هست که انشاء... بیان خواهم کرد.

ص: 74

مرحوم حجه الاسلام شيخ محمد دشتی

حجة الاسلام شيخ محمد دشتی عمری کوتاه داشتند (حدود 50 سال) ولی بسیار پر خیر و برکت. آشنایی من با ایشان به سال 1358 بر می گردد؛ در آن سالها بنده فرماندار سمیرم از شهرستانهای استان اصفهان بودم و در حین مسئولیت و با بر خورد با مسائل منطقه دریافتم که بایستی در آنجا کار فرهنگی، آن هم ریشه ای و بنیادی صورت گیرد. (در مورد مسائل آن منطقه در بخش دیگری خاطراتی خواهم نوشت) و لذا فکر کردم که یک نفر روحانی آگاه و دلسوز و جوان پسند بعنوان امام جمعه سمیرم دعوت کنیم و نماز جمعه را در سمیرم بر پا نمائیم.

با دوست عزیز جناب آقای حجه الاسلام هاشمی (مسئول سپاه منطقه سمیرم در آن زمان) موضوع را در میان گذاشتم و ایشان پس از مطالعه آقای دشتی را پیشنهاد کردند.

ص: 75

آقای هاشمی از قبل با ایشان آشنا بودند و به من گفتند: اگر بتوانیم آقای دشتی را راضی کنیم و به این منطقه بیاوریم به هدف خود رسیده ایم و من مطمئن هستم با حضور ایشان تحولی در منطقه ایجاد خواهد شد. و بالاخره تصمیم گرفتیم به قم برویم و از ایشان دعوت کنیم.

به اتفاق آقای هاشمی به قم رفته و مستقیم به منزل آقای دشتی وارد شدیم. ایشان در آن تاریخ حدود 28 سال سن داشتند و دقیقاً همسال بنده بودند. مسئله را مطرح کردیم و ایشان پس از گفتگوهای بسیار به شرط استخاره موافقت کردند که به سمیرم بیایند. اما مشکلی را مطرح کردند و آن این که مشغول تدوین و تنظیم فهرست کامل کتاب شریف نهج البلاغه

بودند به نام (المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه) و طاقچه ای را به من نشان دادند که در آن جا مقدار زیادی کاغذ روی هم انباشته شده بود و می گفتند میخواهم این کار را تمام کنم.

نهایتاً اصرار ما کار خودش را کرد و ایشان به سمیرم آمدند؛ و با حکم دفتر امام، نماز جمعه در سمیرم اقامه شد. پس از چند سال خدمت فرهنگی و اقامه نماز جمعه، آقای دشتی به قم باز گشتند و دو مرتبه کار کتاب را دنبال کردند. دنباله داستان را از زبان ایشان بشنوید :

پس از مراجعت از سمیرم مدت دیگری روی الفاظ نهج البلاغه کار کردم و چون باز کارهای اجتماعی پیش آمد؛ آنرا کنار گذاشتم. تا یک شب حضرت علی (ع) را در عالم رویا دیدم که فرمودند:

این کار چه شد؟ از فردای آن روز تصمیم گرفتم کار را تمام کنم مدت زیادی کار کردم و قسمت عمده لغت نامه تنظیم شد. ولی باز چون فکر میکردم بودجه آنرا برای چاپ و نشر ندارم پس از مدتی سست شدم. بار دیگر از طرف آقا امیر مؤمنین خطاب شد کار را تمام کن بودجه میرسد.

بالاخره با الهام از عنایات آقا علی (ع) کار را تمام کردم ولی دست به چاپ و نشر نزدم چون بودجه برای این کار نداشتم. یک شب در عالم رویا دیدم خدمت امام خمینی در جماران رسیدم، امام یک کاغذ و قلم در دست مبارکشان بود؛ پس از اینکه من گفتم آقا بنده دشتی هستم و لغت نامه نهج البلاغه را تنظیم کرده ام ولی بودجه برای چاپ ندارم. امام روی یک برگ کاغذ چیزی نوشتند و کاغذ را به من دادند و فرمودند: این بودجه چاپ کتاب.

من از خواب بیدار شدم و امیدوار شدم که مشکل هزینه چاپ المعجم المفهرس حل خواهد شد. صبح آنروز به نزد آقای فاکر رفتم که در آن زمان مدیریت انتشارات حوزه علمیه قم با ایشان بود. داستان تنظیم کتاب و خواب دیشب را برای ایشان بیان کردم. آقای فاکر تبسمی کردند و یک کاغذ از روی میز برداشتند و به من نشان دادند و گفتند: حواله امام خمینی رسیده است. این هم حواله. من سؤال کردم مسأله چیست؟ آقای فاکر گفتند: یک نفر خدمت امام خمینی رسیده و مبلغ چهار میلیون ریال به امام تقدیم میکند. امام نیز یک برگه مینویسند که این مبلغ به وسیله حوزه علمیه صرف چاپ کتاب شود و این برگه را توسط همان فرد خیر برای ما فرستاده اند.

این بودجه جهت چاپ اولین دوره المعجم المفهرس هزینه شد و این آغاز راه بود و پس از آن نیز بارها به چاپ رسید و تحولی در بین اندیشمندان، دانشجویان و طلاب ایجاد کرد و استفاده از کتاب شریف نهج البلاغه به همراه معجم نهج البلاغه ابعاد بسیار وسیعی در جامعه پیدا کرد.

پدر بزرگ مادری ما مرحوم حجه الاسلام و المسلمین حاج آقا صدرالدین روضاتی بودند. ایشان از نوادگان آیت ا... العظمی سید میرزا محمد باقر روضاتی خوانساری صاحب کتاب شریف و ارزشمند روضات الجنات میباشند.

ایشان قریب 90 سال عمر کردند و در تمام دوران زندگی با سادگی، خلوص و صفای مخصوص به خودشان می زیستند. اواخر عمر، ایشان مشکل تکلم پیدا کردند و به مرور زبان ایشان از حرف زدن باز ایستاد به طوری که در یکی دو سال آخر عمر حتی یک کلام قادر به صحبت کردن نبودند. لکن موقع نماز، اذان، اقامه و نماز را به صورت کامل و صحیح بدون غلط و بدون لکنت زبان میخواندند. به نحوی که اگر کسی ایشان را در حال نماز خواندن مشاهده میکرد باور نداشت که ایشان مشکل تکلم دارند و زبانشان کار نمی کند. عجیب این بود که وقتی نماز ایشان تمام میشد.

حتی یک کلمه که: این آب را بده یا برو و یا بیا را نمی توانستند ادا کنند. خوب به یاد دارم که وقتی ایشان اذان میگفتند و یا به نماز می ایستادند من مینشستم و گوش میدادم و دلم میخواست پس از اتمام نماز هم یک کلمه بگویند اما با تمام شدن نماز زبان هم تعطیل میشد. و این از معجزات نماز بود.

در تهران در زمان تصدی سرپرستی بنیاد مستضعفان یک آقای مهندس داشتیم که موقع حرف زدن برای برخی کلمات مدتها لکنت زبان پیدا میکرد تا بتواند آن حرف و کلمه را ادا کند. و گاهی در جلسات آن قدر مشکل ایجاد میشد که فرد دیگری به جای ایشان صحبت می کرد. ولی همین آقای مهندس قاری قرآن بودند و در جلسات ما اگر حضور داشتند حتماً قرآن اول جلسه را ایشان قرائت میکردند؛ و از عجایب اینکه در حین خواندن قرآن آن هم با لحن و قرائت و تجوید صحیح و زیبا هیچ گونه لکنت زبانی پیدا نمیکردند. صوت دلنشین قرآن ایشان همه را جذب میکرد و وقتی قرائت قرآن تمام میشد، باز مشکل تکلم برای ایشان به قوت خود باقی بود. این هم یک معجزه از قرآن کریم!

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

